

بازرگان و اگزیستانسیالیسم؟! چون برات عاشقان بر شاخ آهو!

برای نهمین سالگرد خاموشی مهندس مهدی بازرگان در ایران مجلس یادبودی برگزار شده و آقای مجید حاجی بابایی (عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) در سخنرانی به این مناسبت بازرگان را از رویکردی! اگزیستانسیالیستی! ، نماد روشنفکری و دینداری نامیده است.

در محاسن شخصی و درستکاری و شرافت بازرگان و مبارزه علیه دیکتاتوری سلطنت وی هیچ تردیدی نیست اما او را «نماد روشنفکری» ایران دانستن ناروا و نادرست است و افزون بر آن نقش او در توافق با آمریکا بر یک حکومت آخوندی ارتشی که در راس آن بهشتی باشد و عقب نشینی مشعشانه وی برابر خمینی در پذیرفتن جمهوری اسلامی به جای جمهوری دموکراتیک و ... چیزی نیست که بتوان فراموش کرد . آنچه که می خواهم بگویم قلم بر خفته نیست بلکه انتقادهایی است که حتا خود او اینقدر انصاف داشت که بخشی از آن را بپذیرد چنانکه هم او گفته بود که ما یک پوزش به ملت ایران بدهکار هستیم . بزرگداشت وی بجای خود اما انتساب صفت هایی که خود وی هم از آن اکراه داشت نه پسندیده است و نه سزاوار. به ویژه که ممکن است موجب بدفهمی هایی بویژه برای نسل جوان شود. یک بار در سال 57 سخن های بیهوده ما را به خاک سیاه نشاند ، بر ماست که دگر بار از آن بپرهیزیم. در سال 57 از اسلام و جمهوری اسلامی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم (به تعبیر و تفسیر شریعتی) تبلیغ و تلقین و تفهیم شده بود از آن روی انتظار حکومتی دموکراتیک از خمینی می رفت که می دانیم یاوه ای بیش نبود و از این یاوه گویی ها ملتی و سرزمینی به فلاکت کشیده شد.

اگزیستانسیالیسم از مساله تجدد و روشنفکری جدا نیست . مقوله روشنفکری و هواخواهی از حکومت اسلامی مانند جن و بسم الله است . همان جنی که آقای بازرگان کوشش داشت بصورت علمی آن را ثابت کند!!! واقعا آقای حاجی بابایی روشنفکر را چگونه تعریف می کند که آقای بازرگان نماد آن درآمده است؟ سارتر به اصالت فردی و آزادی و گزینش و مسئولیت او بهای بسیاری می دهد . آیا بازرگان به تقدم وجود

به ماهیت باور داشت؟ آیا تصویری که او از آزادی داشت محصور در محدوده‌ی احکام اسلام نبود؟ حاجی بابایی نصابی زیر را خطاب به افراد دلیل پذیرش اصالت فرد از جانب بازرگان می‌داند: «اولاً: اثر مثبت و مسئولیت خود را در نظر گرفته مواظب افکار و اعمال نهانی و آشکار خویش باشیم. ثانیاً: امیدوار و مددکار هر اقدامی که نتیجه آن بهبود وضع مادی و معنوی خلق است بوده در اشاعه صلح و اصلاح دیگران بکوشیم و در برخورد با اشخاص آنها را به رعایت حق و به صبر و امیدواری توصیه نماییم. ثالثاً: عادات عمومی مذموم را تقبیح و با آنها مبارزه نماییم.»

درحقیقت این سخنان پیش افتاده و کلی همان نهی از منکر است که عمامه و عبا را از سرش برداشته اند و با رونگ و روغن آراسته اند. از آن نه تنها آزادی فردی استشمام نمی‌شود بلکه آنرا بیانییه ای در دخالت در آزادی فردی باید نامید زیرا «رعایت حق، و کوشش در صلاح و اصلاح دیگران» به معنی دخالت در زندگی خصوصی دیگران است، عادات عمومی مذموم چیست؟ این کلمه ها معانی خاص خود را در اسلام دارند که همه ملزم به رعایت آن نیستند و امروز ما طعم چنین پند و اندرزهایی را چشیده ایم و لزومی ندارد این بار به اصطلاح با رویکردی اگزستانسیالیستی بخورد ما بدهند. چنین پند و اندرزهای ارزانی همان منبریان و پامنبریان باد!

امروز هم کسانی که خود راهواخواهان بازرگان می‌دانند از جمله آقای بابایی نکته های مثبت وی را که گرایش به لیبرال دموکراسی یعنی قانون گرایی و حکومت پارلمانی باشد منکر هستند و مانند یک ناسزا از نزدیک شدن به آن می‌پرهیزند. آقای بابایی می‌فرماید: «هر روز از کسانی که تا دیروز بر او دشنام می‌دادند و او را لیبرال مسلک یا مخالف دین می‌دانستند، کاسته می‌شود و بیشتر به این موضوع پی می‌برند که روش و منش او امروز می‌تواند راهگشای جامعه ما باشد.» ملاحظه می‌فرمایید ه افزون بر آنکه سخنان تاکیدی به راهگشا بودن «دین» در جامعه دارد «لیبرال مسلکی» را گناه کبیره ای می‌شمارد. حکایت «ملی مذهبی» ها حکایت شتر مرغ شده که گفتند پیر گفت شترم و گفتند بار ببر گفت مرغم، خیلی دلم می‌خواست این دوستان توضیح می‌دادند که اگر قانون گرایی و مبارزه مسالمت آمیز و باور به حکومت پارلمانی اگر از دستاوردهای جنبش لیبرالیستی نیست پس چیست اگر به اصطلاح همین لیبرال مسلکی که ناسزا شده (وهمانا قانون گرایی و مبارزه با روش مسالمت آمیز باشد) را از زندگی سیاسی بازرگان بگیرد چه می‌ماند؟؟ ماترک

تروریسم مجاهدین ، اتحاد با خان های و بزرگ مالکان قشقایی برای لغو اصلاحات ارضی آنها با توسل به جنگ مسلحانه ، همدردی و همدلی با ترور بخارایی در ترور حسنعلی منصور و ... سرانجام سربر آستان خمینی سائیدن و یک حکومت نکبت مذهبی را روی دست ملت گذاشتن! بیچاره سارتر اگر می دانست که مکتب او بدست شما چنین نمادی پیدا خواهد کرد اگر خودکشی نمی کرد حتما از ارائه این مکتب خودداری می نمود. نمی دانم این « ملی مذهبی » ها چه اصراری دارند که با مکتب های غربی خود را توصیف کنند و با سد من سریشم خود را به آن مکتب ها بچسبانند. جامعه مدنی جامعه مدینه النبی می شود ، سوسیالیسم و کمونیسم به سوسیالیسم ابوذر غفاری و عدل علی جامعه بی طبقه توحیدی مبدل می شوند، حقوق بشر به حقوق بشر اسلامی تبدیل می گردد. گویا اگزیتانسیالیسم چنان بدر برده بود که آنرا هم حاجی بابایی دراز کرد ، باور کنید حاجی عزیز با اینکار استخوان های سارتر را در قیبر لرزانده ای ! حاجی عزیز نمی خواهد زحمت بیهوده بکشی و با رویکردی اگزیتانسیالیستی و با نقل قول از هابرماس و هایدگر بخواهی از بازرگان تجلیل کنی . بیست و پنج سال فقر و بدبختی و زندان و استبداد دینی از نتایج آن سحر است .

ای کاش شما و دوستانتان یک بار برای همیشه از شیوه ی شترگاوپلنگی و دکان چند نبش بازکردن دست برمی داشتید و مشخص و روشن خود را تعریف می کردید.

در مکتب اگزیتانسیالیسم احساس مسئولیت فرد در برابر اجتماع در مکتب اگزیتانسیالیسم جایگاه خاصی دارد؛ مسنول این حکومت ولایت مطلقه فقیه که مانند بختک روی مردم افتاده است کیست؟ دوستان آقای بابایی که امروز از سویی به دنبال فتوای منتظری می روند و از جانب دیگر فریاد برمی آورند که ما به درستی ایده ی جدایی دین و دولت رسیده ایم و دیگر آن امری وارداتی نمی دانیم آیا احساس مسئولیت می کنند ؟ آیا می گویند که از کرده خود پشیمانند یا اینکه می خواهند این بار « اسلام راستین » خود را با لعاب دیگری قالب کنند؟ (هنوز نمی دانم چرا نهضت آزادی که با هدف مرام اسلامی از جبهه ملی جدا شد نام آزادی را انتخاب کرده است ؟، چند سال پیش پیشنهاد کرده بودم که نام خود را به نهضت عاشورای حسینی تغییر دهند که بسیار برانزده این حضرات است ولی گویا پند پذیر نیستند)

آری بازرگان دیندار بود و فکر آخرت بود شکی نیست او مخالف استبداد بود ولی از نوع استبداد سلطنتی آن ولی سد البته خواستار حکومتی اسلامی بود چنانکه شریعتی نیز حسرت خلافت عثمانی داشت و برای ما

حکومت استبداد دینی را به یادگار گذاشت اما نسبت دادن اگزستانسیالیسم که براساس اصالت و جود و این جهان تدوین شده است به کسیکه فکر آخرت بود چرا؟ به گفته شما «بزرگان مبارزه با استبداد و تلاش برای آخرت و خدا را در يك راستا می‌دید و اگر در پایان عمرش تعدیلی در آن ایجاد کرد در واکنش به محیط پیرامونش بود وگرنه بزرگان در تمام آنات زندگی خود به “زندگی اصیل” و مبارزه اجتماعی و سیاسی پایبند باقی ماند. «چنین نگرشی از دیکتاتوری سلطنتی به استبداد مذهبی رسید؛ یا به دیگر سخن مبارزه با دیکتاتوری برای استقرار حکومت احکام دینی و فروختن «دنیای فانی» به «دنیای باقی» بود و بس. جهنم جمهوری اسلامی نتیجه چنین تفکری است که میلیون ها ایرانی در آن می سوزند که بهشت شما در آخرت تامین گردد، ایا این همان چیزی است که به آن افتخار می کنید؟

استکهلم – 19 ژانویه 2005-برابر سی ام دی ماه 1383